

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

عرض کردیم که یکی از ادله‌ای که برای اشتراط حیات در مفتی ذکر شده و نتیجه گرفته‌اند که تقلید میت ابتدائاً جایز نیست؛ اجماع است. بلکه بالاتر، بعضی فرمودند ضرورت مذهب امامیه است. در بحث دیروز نکات مهمی را عرض کردیم.

تاریخچه بحث عدم جواز تقلید از میت

مطلب مهم‌تری که امروز عرض می‌کنیم و این مطلب در روش استنباط و اجتهاد باید بسیار مد نظر واقع شود، این است که اصلاً بحث از جواز و عدم جواز تقلید میت، از چه زمانی در فقه ما شروع شده است؟ تاریخچه‌ی اجمالی این بحث را عرض می‌کنم، بعد ببینیم آیا چنین مسئله‌ای اصلاً می‌تواند اجماعی باشد؟ آیا چنین مسئله‌ای می‌تواند عنوان ضروری را داشته باشد یا نه؟

ما وقتی به زمان شیخ مفید مراجعه می‌کنیم، که اولین فقیه از قدمای اصحاب است، اصلاً مرحوم شیخ مفید در کتاب مقنعه، متعرض این شرط نشده است.

مرحوم سید مرتضی که از فقهای قرن پنجم است، کتاب مفصلی در علم اصول دارد در دو جلد که انصافاً دقائقی در این کتاب است و فهم این کتاب هم مشکل است؛ بنام «الذریعة»، که در علم اصول است. ایشان هم اصلاً در شرائط مفتی، چیزی را به نام شرط حیات ذکر نکرده است.

مرحوم شیخ طوسی (متوفای 460 قمری) که بعد از سید مرتضی فوت شده، ایشان هم یک کتاب اصولی بنام «عُدَّةُ الاصول» دارد، ایشان هم آنجا بحثی از اینکه مفتی باید حیات داشته باشد و تقلید میت جایز نیست، ندارد.

بعد از ایشان، مرحوم علامه‌ی حلی هم کتاب مهمی دارد در علم اصول «مبادئ الوصول الي علم الاصول»، ایشان هم در شرائط مفتی چنین شرطی را ذکر نکرده است.

حتي مرحوم سيد مرتضي، كتابي بنام «الانتصار» دارد، در اين كتاب مرحوم سيد فتاوايي كه مختص به علماي اماميه است را ذكر کرده؛ در آنجا هم از اين مطلب ذكري نفرموده است.

بعد از اينها، ابن زهره (متوفي 585 قمری) در كتاب «غنية النزوع»، در شرائط مفتي، شرط حيات را ذكر نکرده است.

محقق حلي (متوفي 676 قمری) صاحب شرايع، يك كتابي دارد در اصول بنام «معارج الاصول»، ايشان هم در معارج اصلاً صحبتي از اينكه از شرائط مفتي، حيات است، صحبتي نفرموده است.

نتيجه اين كه اين مقداري كه ما تتبع كرديم تا زمان مرحوم محقق كركي، اصلاً اين موضوع بين علماء بحث نشده كه آيا تقليد از ميت جايز است يا جايز نيست؟ با اين مقداري كه ما تتبع كرديم، اول كسي كه بحث تقليد ميت را مطرح کرده؛ مرحوم محقق كركي است، كه تصريح کرده به اينكه تقليد ميت حرام است و جايز نيست. عجيب اين است كه با اينكه قبل از او فقهاء مطرح نکرده‌اند ايشان فرموده اين اتفاق فقهاي اماميه است!

مرحوم سيد حسن صدر در كتاب «تكملة عمل العامل» در صفحه‌ي 293 مي‌فرمايد: محقق كركي رساله‌اي دارد بنام «حرمة تقليد الميت» و حتي «حرمة البقاء علي التقليد بعد موته» و همچنين رساله‌اي ديگري هم مرحوم محقق ثاني دارد غير از اين حرمت تقليد الميت، فرموده «وجوب الاجتهاد علي جميع العباد عند خلق المجتهدين»، اصلاً يك رساله‌اي ايشان نوشته كه اگر در يك زماني مجتهد نبود، بر همي مردم اجتهاد واجب است.

بعد از مرحوم محقق ثاني، مرحوم مقدس اردبيلي بوده، ايشان واقعاً محقق هم بوده و يك فتاواي منحصر به خودش هم دارد، مثل نفوذ قضاوت زن، يكي از فتاواي مرحوم اردبيلي اين است كه تقليد ميت را جايز مي‌داند؛ «رسالة في جواز تقليد الميت».

بعد از اينها مرحوم شهيد ثاني (متوفي 965)، يك رساله‌اي در تقليد ميت نوشته بنام؛ «عدم جواز تقليد الميت» و همين نظريه‌ي حرمت را اختيار کرده است.

بعد در قرن يازدهم، صاحب معالم هم عدم جواز را اختيار کرده است.

در قرن دوازدهم، محقق كركي رساله‌اي نوشت در زمان خودش در عدم جواز، بعد محقق اردبيلي آن را رد کرد، صاحب معالم و شهيد ثاني هم دوباره محقق اردبيلي را رد کردند.

در قرن دوازدهم باز چند فقيه مهم داريم كه تقليد ميت را جايز مي‌دانند، يكي صاحب وسائل است، رساله‌اي نوشت در تقليد ميت، يكي مرحوم سيد نعمت الله جزائري است كه رساله‌اي دارد بنام «منبع الحياة و حجية قول المجتهد من الاموات». چند رساله‌ي ديگر هم كه آنها هم قائل به جواز بودند. اين هم در قرن دوازدهم.

مجدداً در قرن سيزدهم ورق برمي‌گردد، مرحوم وحيد بهبهاني تصريح مي‌کند به اينكه تقليد ميت جايز نيست. آنجا مرحوم وحيد اول كسي است كه مي‌گويد اين از مذهب اماميه است.

تا مرحوم ميرزاي قمي كه باز ايشان وحيد را رد مي‌کند. بعد شيخ اعظم مي‌آيد كه شيخ هم مي‌گويد جايز نيست.

تا مي‌رسد به قرن چهاردهم كه الان قرن ما است، كه اكثر قائل هستند كه تقليد ابتدائي ميت جايز نيست.

ببینید نتیجه‌ای که ما از این عرایض گرفتیم این است که قبل از زمان مرحوم محقق ثانی، اصلاً این مسئله در بین فقها مطرح نبوده، از زمان محقق ثانی شروع شده، محقق ثانی گفته جایز نیست، بعد از او محقق اردبیلی، محقق ثانی را رد کرده و گفته جایز است. بعد از او شهید و صاحب معالم دوباره محقق اردبیلی را رد کردند. بعد از او در قرن سیزده، عده‌ای شهید و اینها را رد کردند و گفتند جایز است. تا رسیده به قرن چهارده.

اکنون با وجود این دو نکته؛ که اولاً قبل از زمان محقق ثانی، اصلاً این مسائل در فقه مطرح نشده، ثانیاً از زمان محقق ثانی تا الان در هر قرنی رساله‌های مختلفی است، بعضی قائل به جواز بودند، بعضی هم قائل به حرمت بودند، نتیجه‌ای که می‌خواهیم بگیریم این است که؛ تحقق اجماع در چنین مسائلی فی‌غایه الاشکال است.

اگر بخواهیم بگوییم اجماع داریم بر اینکه تقلید میت به اتفاق فقها جایز نیست، حتی از زمانی که این بحث مطرح شده (زمان محقق ثانی)، در هر صد سال هم نتوانستیم یک اتفاقی درست کنیم. همه اختلافی بوده و تحقق اجماع در اینجا فی‌غایه الاشکال است. اگر گفتیم تحقق اجماع فی‌غایه الاشکال است، ادعای اینکه حرمت تقلید ابتدائی از میت، از امور ضروری فقه است، این مشکل است.

خصوصاً اینکه مرحوم آخوند در کفایه می‌فرماید اکثر علمای عامه قائل هستند به اینکه تقلید ابتدائی جایز است. در کتاب‌هایی مثل کتاب مرحوم آقای خوئی، والد بزرگوار ما، دیگران هم اسناد می‌دهند به مشهور عامه که اینها گفته‌اند تقلید ابتدائی میت جایز است، در حالی‌که اگر در فقهای اهل سنت هم کسی یک تتبعی کند، آنجا هم مسئله، محل خلاف است و سرّ اینکه مرحوم سید مرتضی در کتاب انتصار (که کتاب فقهی سید است که فتوای امامیه را در آنجا نوشته) صحبتی از مسئله‌ی تقلید میت نکرده، همین است که در بین خود اهل سنت هم مسئله خلافی است.

دو عبارت از اهل سنت را بگوییم؛ تعبیر شافعی این است «المذاهب لا تموت بموت أربابها لأنَّ قيامَ المذاهب بقيام الدليل الذي دلَّ عليها»، افکار و آراء (مذاهب در اینجا به معنای اعتقادی نیست، بلکه به معنای آراء است) با مرگ صاحبان آنها نمی‌میرد، و پشتوانه آراء، دلیل است. بعضی از علمای معاصر اهل سنت هم گفته‌اند «إن هذا رأي الاكثرين من فقهاء أهل السنة»، اکثر فقهاء اهل سنت می‌گویند: رأی با موت صاحب رأی از بین نمی‌رود، یعنی تقلید میت جایز است. این یک نظریه بین اهل سنت.

نظریه دوم در اهل سنت این است که گفته‌اند تقلید میت در صورتی جایز است که مجتهد حی وجود نداشته باشد، که شبیه این نظریه، ما هم داریم که گفتند موقع فقدان مجتهد حی می‌شود از میت تقلید کرد.

نظریه سوم گفته‌اند تقلید میت جایز است، اما به شرط وجود ناقل لفتوی من مجتهد مذهب؛ اگر کسانی که الان مجتهد هستند اما مجتهد همان مذهب هستند، یعنی مذهب شافعی مثلاً، اگر این مجتهد همان نظر را نقل کرد، نه اینکه به عنوان نظر خودش بگوید، اگر این مجتهد الان آمد همان نظر را نقل کرد، تقلید میت جایز است.

این نظریه، الان نظریه‌ای است که اهل سنت به آن عمل می‌کنند. اهل سنت الان مفتی دارند، این مفتی روی مذهب شافعی مشی می‌کند و می‌گوید همین که یک مفتی می‌آید ناقل مذهب شافعی است ولو خود شافعی مرده، دیگران می‌توانند به این مذهب شافعی عمل کنند. این هم نظریه سومی که در بین اینهاست و این نظریه هوالمعروف بینهم فی‌العصور المتأخرة.

نظریه‌ی چهارم؛ شوکانی گفته: معروف بین فقهای اهل سنت؛ اشتراط حیات است. درست عکس آنچه که در ذهن علمای امامیه ما است که می‌گوییم معروف بین اهل سنت این است که حیات شرطیت ندارد، شوکانی یکی از علمای بزرگشان این حرف را زده.

فخر رازی، کتابی دارد بنام «المحصل فی علم الاصول»، آنجا گفته: «فإن حکي عن میت لم یجز له الاخذ بقوله»، اگر از میت یک قولی نقل شد اخذ به قول او جایز نیست. دلیل هم آورده «لانه لا قول للمیت»، میت قولی ندارد، وقتی خودش از بین رفته، قولش هم معدوم می‌شود.

در المنحول (کتابی که نظریه‌ی غزالی را نقل کرده، و الا کتاب اصولی غزالی، همان مستصفي است) به نقل از غزالی گفته شده است (غزالی قبل از فخر رازی بوده و ظاهراً فخر رازی شاگرد غزالی است)، اجماع اهل اصول بر منع از تقلید اموات است. یک تعلیلاتی هم از غزالی نقل کرده؛ که این تعلیل‌ها در همین رساله‌هایی که در مسئله تقلید میت نوشته شده در بین علمای امامیه هم آمده که من بعداً هم اشاره می‌کنم. مثلاً یک دلیلش این است که «المیت لیس من اهل الاجتهاد کمن تجدد فسقه بعد عدالته»؛ همانطوری که یک آدمی عادل است بعد فاسق می‌شود، دیگر همان قول قبلی او هم اعتبار ندارد، میت بعد از زمان حیاتش، قولش هم زائل می‌شود.

دلیل دیگر گفته «لو کان حياً لوجب علیه تجدید الاجتهاد»؛ (البته این یک بحثی است در فقه امامیه هم آمده که آیا هر مسئله‌ای را که مجتهد اجتهاد کرد، باز هم برایش عند الامکان و الوصول، لازم است مجدداً تجدید نظر کند؟ می‌گویند بله بعضی‌ها هم می‌گویند لزومی ندارد)، سنی‌ها می‌گویند «لو کان لوجب علیه تجدید الاجتهاد و علی تقدیر تجدیده لا یتحقق بقائه علی القول الاول»؛ خب ممکن است تجدید نظر کند، از آن قول اولش دست بردارد؛ «لذا فتقلیده بنأ علی وهم او تردد». بنابر یک امر موهوم یا مرد است «و القول بذلک غیر جایز».

نتیجه گیری بررسی دلیل اول

نتیجه‌ای که می‌خواهم بگیرم این است که در خود اهل سنت هم مسئله اختلافی است، و نمی‌توانیم بگوییم این از متفردات امامیه است که تقلید میت ابتدائاً جایز نیست. نمی‌توان گفت این مطلب از ضروریات است. با توجه به این نکاتی که عرض کردیم بین علمای شیعه و علمای عامه، هم اجماعی بودن مسئله مخدوش است، و هم ضروری بودن مسئله مخدوش است و نمی‌توانیم بگوییم این از فتاوی امامیه است.

تا اینجا بحث دلیل اول تمام شد. در این درس‌ها چیزی که ما از مرحوم شیخ یاد گرفتیم که شیخ گاهی اوقات اقوال را شروع می‌کند از اول شیخ مفید، شیخ طوسی، سید مرتضی، ابن ادریس، کذا و کذا برای اینکه انسان بداند واقعاً آیا مسئله اجماعی و ضروری است یا خیر؟ و واقعاً انسان باید در هر مسئله‌ای تتبع را در آنجایی که لازم است داشته باشد.

دلیل دوم بر عدم جواز تقلید میت؛ دلیل صاحب فصول

دلیل دوم بر شرط حیات، دلیلی است که صاحب فصول در کتاب فصول، صفحه‌ی 419 به عنوان شرائط مفتی ذکر کرده است. عقیده ایشان این است که تقلید میت جایز نیست. دلیلشان این است که ما وقتی ادله‌ی لفظیه‌ی تقلید را بررسی می‌کنیم، مثل آیه‌ی نفر، آیه‌ی سؤال، روایات، همگی ظهور در عناوین فعلیه دارد.

در توضیح فرمایش ایشان عرض می‌کنیم، اگر الان ما گفتیم که «العالم یجب اکرامه»، این «العالم» ظهور در عنوان فعلی دارد، یعنی کسی که بالفعل عالم است. وقتی در آیه می‌فرماید «فَلَوْ لَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»، یعنی اگر فقیه انذار کرد، این فقیه منذر، ظهور در فعلیت دارد، یعنی بالفعل فقیه منذر باشد. کسی که مرده و میت است، او فقیه منذر نیست. آیه می‌فرماید «لعلهم یحذرون»، این هم ظهور در فعلیت دارد.

بعبارة أخرى؛ فعلیت حذر، تابع فعلیت انذار است و فعلیت انذار در صورتی است که حیات داشته باشد. این آیه‌ی نفر.

آیه‌ی سؤال می‌گوید: «فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ»، اهل ذکر یعنی آنهایی که بالفعل اهل ذکر هستند، آیه به قرینه‌ی حکم و موضوع می‌گوید اگر از اهل ذکر چیزی پرسیدید و جواب دادند تبعیت کنید، پس این جایی است که امکان سؤال از اهل ذکر باشد. در اموات که امکان سؤال و رجوع به او نیست.

در روایاتی که در احتجاج بود، «اما من كان من الفقهاء صائناً لنفسه»، کسی که میت است دیگر «صائناً لنفسه» معنا ندارد، «حافظاً لدینه» معنا ندارد. این عناوین مربوط به کسی است که الان بالفعل حیات دارد.

در «أنظروا إلي رجلٍ منكم يعلم شيئاً من قضایانا»؛ یا «نظر فی حلالنا و حرامنا»، اینها همه ظهور در فعلیت دارد.

لذا ما از ادله‌ی تقلید استفاده می‌کنیم که مفتی باید حیات داشته باشد. اگر حیات نداشت، ادله‌ی تقلید شامل او نمی‌شود. این استدلال صاحب فصول است.

نقد دلیل دوم

بر این استدلال چند اشکال وارد است؛

اشکال اول؛ اشکالی است که مرحوم آخوند در کفایه دارند. ایشان فرموده این ادله اصلاً اطلاق ندارد. اصلاً در مقام اطلاق که بخواهد شامل حیات و ممات شود نیست. این ادله تقلید، فقط در مقام اثبات اصل مشروعیت تقلید است. این اشکال که اشکال محکمی است.

اشکال دوم؛ این است که حالا سَلَمْنَا آیه مسئله حیات را بیان می‌کند، اما حجیت قول میت را نفی نمی‌کند. آیه می‌گوید «قول مفتی حی حجت است»، ما نهایت چیزی که از آیات استفاده می‌کنیم حجیت قول مفتی حی است، اما اینکه آیا مفتی میت قولش حجیت دارد یا ندارد، نافی آن که نیست.

ما اگر در این آیات، یک جمله‌ی شرطیه‌ای داشتیم، آن را در بحث مفهوم شرط می‌بردیم، اما جمله شرطیه که نداریم. اصلاً فرض کنیم بگوییم «الفقیه المنذر الحي»، باشد قول فقیه منذر حی حجیت دارد، اما این نافی حجیت قول میت نیست.

بعبارة أخرى؛ اگر ما باشیم و این آیات و ادله، با قطع نظر از اشکالی که مرحوم آخوند کردند، که اصلاً این آیات در مقام بیان شرائط نیست، می‌گوییم آیه، نفی حجیت قول میت را نمی‌کند، آیات و روایات نهایت چیزی که اثبات می‌کند این است که قول حی برای شما متَّبَع است.

(دقت کنید؛ ما عرض کردیم دو قسمت است، یکی ادله‌ی مانعین، یکی ادله‌ی مجوزین. الان داریم ادله‌ی مانعین را می‌خوانیم، یعنی آنهایی که گفته‌اند «تقلید المیة ممنوع». دلیل اول اینها اجماع بود که مخدوش است. دلیل دوم این آیات و روایات است. این هم دو اشکال تا الان به آن وارد است، یکی اینکه آیات و روایات در مقام بیان شرائط نیستند، دوم اینکه آیات و روایات، نفی حجیت قول میت را ندارد.)

سومین اشکال این است که مگر ما در اصول نخواندیم «فعلیة کل شیء بحسبه». در بحث مشتق می‌گویند فعلیت هر چیزی به

حسب خودش است، در بحث صناعت، فعلیتش به این است که این ملکه را داشته باشد، در ضرب فعلیتش به این است که بزند، اما در مسئله فقیه منذر، الان یک کسی رفت مدینه، تفقه در دین پیدا کرد، این شخص یکی دوبار هم انذار کرد، بعد در خانه‌اش نشست، بگوئیم دیگر این فقیه منذر نیست؟ الان اگر سکوت کرد، بگوئیم وقتی این سکوت کرد بنا را گذاشت تا آخر عمرش گوشه‌ی منزل بنشیند، هذا لیس بفقیه منذر؟! این هم الان فقیه منذر است، یعنی آن فعلیتی که ما می‌خواهیم، دارد. ملاک فعلیت فرق دارد. در اهل ذکر هم همینطور است، «[فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ](#)»، حالا اگر من با یک واسطه‌ای از اهل ذکر سؤال کردم، آیا اینجا سؤال نیست؟ اگر از راه کتابش از اهل ذکر سؤال کردیم، این هم سؤال است.

بنابراین اشکال سوم اینکه ما اگر بخواهیم بگوئیم خود این عناوین یک فعلیتی هم دارند، باز اشکالی که داریم این است با قبول این فعلیت اما دلالت بر اشتراط حیات ندارد، فضلاً از اینکه بخواهد حجیت قول میت را نفی کند.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين